



۲۰۱۶/۱۲/۰۷



بهاؤل ملک

شرح حال عبدالملک عبدالرحیم زی در آثار نویسندگان

بخش سوم قسمت ۲

فیرهای بی خریطه

فقیر محمد فگار معالج

هیئت محترم تحقیقات عبارت بودند از سید عبدالله وزیر داخله، محمد رسول رئیس ضبط احوالات، میر عبدالعزیز والی کابل، و دو نفر از مدیران ریاست ضبط احوالات که موظف نوشتن سوالات و جمع آوری اسناد بودند و یک تعداد ضابطان ریاست ضبط احوالات مانند میر عطا و خدایرحم، که وظیفه ندافی و سلاخی را بعهده داشتند، که ایکاش به اندازه نداف و سلاخ عقل و تمیزی هم میداشتند.

بطور نمونه یک تعداد از سوالاتی را که هیئت تحقیق زیر فشار چوب و انواع دیگر زجرها از من جواب می خواستند، تذکر میدهم.

- بالله که (بانمت) بگذارمت، بگو چه می کردید و چه پلانه داشتید؟

- پلان روز اول عیدتان چگونه بود؟ در مسجد عیدگاه وقت ادای نماز چطور کودتا را براه می انداختید؟ و کدام اشخاص موظف اجرای عملیات بود؟ وظیفه تو چه بود؟ نام حزب تان چیست؟

- کجا جلسات داشتید و کدام کدام اشخاص اشتراک می کردند؟ چند نفر بودید؟ لست اعضای حزب تان را طور مکمل بنویس.

- از اهل تشیع چند نفر در حزب تان شامل بود؟ نامها و شهرت شان را بنویس!

- اسلحه امریکایی از طریق خاک روسیه چطور به شما میرسید؟! بالای صندوق های اسلحه چه نوشته شده بود و به کدام لسان؟ اشخاص موظف روسی که اسلحه را به شما تسلیم میدادند؟ چه نام داشتند؟ رمز شناسایی تان چه بود؟...

- چند مراتبه برای آوردن اسلحه به بندر حیرتان رفته ای؟ اسلحه را توسط کدام موترها بکابل انتقال داده ای؟ فعلاً اسلحه را در کجا ذخیره کرده اید؟...

خوانندگان گرامی! ملاحظه می کنید، حکومت یا صحیح تر بنویسم ریاست ضبط احوالات از خود چیزی نداشت که بگویند، ما چه می کردیم و دلایل و ثبوت آنرا بیاورند، و بعد ما را به محاکمه بکشاند و جزا دهند، بلکه فقط و فقط بی خریطه فیر می کردند و بس!

اسلحه امریکایی از خاک پهناور روسیه که دو در سه نفر شان کی جی بی بود، و دم از تحقیقات در کیهان می زدند، توسط یک

یا چند نفر روسی که حتماً نماینده امریکا بوده باشند، به سرحدات افغانستان می رسید، و من مدیر قلم مخصوص که هر روز زیر نظر حکومت، از صبح تا نواخت های شب در وزارت حاضر بودم، با سفر های متعدد و پر موفقیت خود، اسلحه را از بندر حیرتان، از نماینده مربوطه با رمز مخصوص شناسایی تسلیم شده، ذریعۀ چندین قطار موتر به کابل انتقال میدادم، و در خانه های محقر کابل ذخیره می کردم، و کسی ازین گوش تا آن گوش خبر هم نمی شد!!!

این حماقت های ظالمانه شان تا ختم قدرت رانی شان دوام داشت و نتوانستند کوچکترین اثری از آنهمه صندوق های اسلحه بدست آورند!

اگر من و یا امثال من، چنین کار روایی های موفقانه داشتیم، رسول خان رئیس مقتدر ضبط احوالات که نیم بودجه مملکت را در اختیار داشت، و کل نفوس افغانستان را به اصطلاح از دست رپوتچی در قوطی هایش کرده بود! چرا حین ارتکاب جرم بالفعل گرفتار مان نکرد! تا صله می بردند و وفاداری خود را به اثبات می رسانیدند. و امروز از محاکمه وجدان، و فردا از عذاب وجدان جاودان رهایی می یافتند؟

شما ای صاحبان خرد چه فکر می کنید؟ آنها که اینطور تحقیقات می کردند، زعمای مغرور ما از توده مردم دور بودند، چشم و گوش شان درک حقیقت نمی کرد، و از اصل وقایع هم عمداً و هم نسبت بی کفایتی و عدم داری مامورین مربوطه کنار نگهداشته می شدند، تنها واسطه درک و دید شان مخبرین و جاسوسانی بود که صرف برای اخذ چوکی های پر در آمد، موتر و معاش کار می کردند. انسانهای شریف و بیگناه را توسط ضبط احوالات ظالم قصابی و سلاخی می کردند، و هر چه از طریق این دستگاه وحشت به خوردشان می رسید، هضم می کردند و انرژی می گرفتند و انرژی حاصله را مطابق خاصیت آن به مصرف می رسانیدند.

بناءً چون مقدمه ها بی اساس و غلط بود، لذا نتیجه هم غلط از آب می بر آمد. اساساً قانون ذات مقدس پروردگار است که هر که خدا و احکام نافذش را نادیده بگیرد، و اتکا به بنده و یا دسته بخصوص کند، از طرف همان ها بر باد می شود. زعمای ما به مخبرین و جاسوسان، بقدرت روسیه و عساکر خود اتکا داشتند. مخبرین را چوکی های بزرگ و حساس میدادند. معاش صاحب منصبان عسکری را بدون در نظر داشت عدالت اجتماعی دو چند معاش مامورین مسلکی تعیین کردند، دوستی قلبی روسیه را بجان خریدند و فوق العاده به آن افتخار و اتکا هم داشتند، و افغانستان وطن عزیز را که ما هم سهمی مساوی سهم شان در آن داشتیم، به ید قدرت شان دادند تا هر چه می خواهند در وطن ما بکارند!

خداوند کریم غرق رحمت کند انیسه جان سر معلمه مکتب ملالی را که خانم مسن و با وقار محمد زایی بود، و در خاندان سلطنت رفت و آمد داشت. مرحومه قصه می کرد که روزی مطابق معمول بخانه سردار صاحب داود خان رفتم، دیدم خلاف عادت، فوق العاده بشاش و خندان است. چون وضع فوق العادگی خاصی داشت، چگونگی را جويا شدم. داود خان با دهن پر خنده گفت: ما امروز با شوروی پیمان نظامی و دوستی بستیم، و ازین به بعد هیچ مملکتی نمیتواند با ما طرف شود، و یا مخالفت کند! من (مرحومه انیسه) گفتم: گم کو سردار صاحب، روسها مردم خوبی نیستند. بخدا ایمان ندارند، وعده و قول شان غلط است، و اصلاً دوستی را نشایند. سردار صاحب چین بر جبین انداخت و با دست بطرف شقیقه خود اشاره کرده و گفت: کله نیست، کله! این سر گذشت نمایانگر آنست که داود خان تا چه اندازه به شوروی و دوستی اش حساب می کرد. نتیجه همان شد که دیدیم. در بین اردو صاحب منصبانی پیدا شد که مقابل شان قد علم کردند. و آنانی که پاک و وفادار بودند، کاری از دست شان ساخته نشد. جاسوسان اطلاعات جعلی بخوردشان دادند و از اصل حقیقت بعید شان ساختند، و شوروی بانی همه بد بختی های شان شد. اما دست اندرکاران سترگ ما از مشی که شوروی و ضبط احوالات در اختیار شان قرار داده بودند، تا آخرین دقائق زوال شان کوچکترین عدولی نکردند، و همت آن جعل کاری ها را بجان و دل خریدند تا اندازه ای که به خدا و قرآن پاک هم توجه نکردند، اگر باور ندارید، جریان ذیل را مطالعه کنید:

در یکی از شب های سرد زمستان یک بوتل کوچک پیچکاری و یک چوبک گوگرد از دهلیز میرز ها یافتیم، آنها را برداشته به قفس خود آوردیم. در چند ماه اول بندیگری، یک جلد قرآن عظیم الشان که از طرف فامیل بمن ارسال شده بود و هنوز صاحبان

اقتدار مسلمان آنرا از من نگرفته بودند، با استفاده از بوتل پیچکاری رگ جانم را بریدم و توسط چوبک متذکره در صفحه آخر قرآن مجید عنوانی مقام صدارت و هیئت تحقیق موضوع اتهام را بخون دل خود نوشتم که:

به خداوند بزرگ و به همین قرآن پاک قسم یاد می کنیم که در موضوعی که شما مرا به اتهام گرفته اید، کوچکترین گناهی ندارم و اندکترین خلاف رفتاری نکرده ام. بناءً به لحاظ خداوند بزرگ و همین قرآن عظیم الشان آزادم سازید...

از خرد ضابط بندی خانه تا بزرگترین مقام قدرت، این قسم نامه مرا خواندند، و اما به خداوند کائنات و قرآن عظیم، کوچک ترین اعتنایی نکردند. بلکه بر عکس بعد از مطالعه قسم نامه، لت و کوب ها و زجر دادنها شدت گرفت و تا دل شان خواسته اسپ مراد رانند، زیرا آنرا خلاف سر مشقی یافتند که از طرف شوروی و ضبط احوالات برای شان تلقین شده بود، و عدول از آنرا ختم قدرت خاندانی و برپادی زعامت و اقتدار خود بالای مردم مظلوم افغانستان تصور می کردند. و بالاخره از چیزی که هراس داشتند، تکیه گاهشان بدتر از آنرا به خوردشان دادند و دنیا و آخرت شان را تباه کردند.

خوانندگان گرامی! باورتان نخواهد آمد اگر بنویسم که در دار السلطنه اسلامی تحت سایه هما پایه پادشاه مسلمان، یک بندی مظلوم کوتاه قلبی بیگانه مدت تقریباً پنج سال بدون غسل ضرورت، پنج وقت بدربار خداوند بزرگ (ج) جهت ادای نماز ایستاده شود و ماه مبارک رمضان روزه بدارد. در چله های سرد زمستان بدون کوچکترین تسخین و در تابستانهای طاقت فرسا در چار دیوار قفس که هفت بلست در نه بلست عرض و طول داشت، بدون خردترین منفذی زندگی کند. نموی موی سر و ریش و حالت ناخن های دست و پا را در مدت پنج سال خود میتوانید حدس بزنید!

خوراک شباروزی ما بیشتر به درشته شباهت داشت تا به طعام انسان. آنهم انسان مظلوم! بطور مثال به خداوند عالم قسم که یکی از قانقوزک های سالن سبزی را تصادفاً گیر آوردم که هنوز نشاریده بود! «بیا کین داوری ها را به پیش داور اندازیم!» در اخیر از نویسنده و ناشر کتاب متذکره صمیمانه تشکر میکنم که زمینه را میسر ساخت تا اقلماً سطری چند از تلخی ها و نا گواری های زمان گذشته را مجبوراً بنویسم، ورنه من مرد این کار نبودم. زیرا ظلمی ندیده ام که توان یادآوری مجدد آنرا داشته باشم. والسلام. سلامتی باد به کسانی که پیرو راه راست اند.

اما در مورد اینکه کدام مرجع و چرا ملک خان، آن فرزند صادق و نامی وطن را بدون کوچکترین خلاف رفتاری به چنین دام بلا انداخت، بطور بسیار و بسیار موجز باید نگاشت که روس بعد از آنکه وزارت دفاع ملی مملکت و خاک آبا و اجداد ما را از نگاه تجهیزات و پرسونل فنی تحت سلطه خود بگیرد، تا وطن ما جز از طریق شوروی، تجارتی نداشته باشد، بناءً از یک طرف دشمنی و برادر کشی را بین دو مملکت مسلمان و همسایه افغانستان و پاکستان ایجاد کرد، و هر وقت و نا وقت نظریه مقتضای سیاستش، این آتش کینه را یا دامن می زد، و یا موقتاً اطفا می نمود. و میخواست راه تجارت را از طریق بندر کراچی بروی تجارت افغانستان محاط به خشکه مسدود کند تا کلیه اقلام و ضروریات دولتی و غیر دولتی را حتی الامکان از شوروی و از طریق آن کشور تحت اجرا قرار بدهند.

اما مردی که مقابل این اجراءات اش مردانه مقاومت می کرد، و کوشش داشت بیشتر تجارت را از طریق بازار آزاد توسعه و رونق دهد، ملک خان بود. چنانچه موصوف با تشکیل ریاست تهیه در چوکات وزارت فواید عامه و استخدام یک نفر متخصص تبعه هند بنام (پندت شرما) در مورد خدمات شایان قدر کرد، و چون شوروی با ملاقات های قبلی خود تشخیص داده بود که نمی توان ایشان را کمونیست و ملحد ساخته و از اجراءات اش باز داشت، لذا در صدد شد بهر شکلی باشد قیبرش را بکند. مخصوصاً بعد از سفر پر ثمر او به امریکا، طاقت شان طاق شده با همدستی و همکاری جاسوسان و کی جی بی داخلی به فعالیت بیشتر از پیش پرداخت.

شوروی که رگ خواب زعمای مغرور و خود خواه ما را خوب درک کرده بود، بهترین راه موضع اتهام کودتا را تشخیص داد، و توسط نمایندگان سیاسی طرفین و کی جی بی های داخلی و شوروی، و مخالفین ملک خان، که از اجراءات صادقانه و با جرئتش دل خوش نداشتند، و مانع خورد و برد شان شده بود، چنان با آب و تاب، گرم و داغ به گوش مقامات بالا رسانیدند که آنها گمان

کردند قدرت باد آورده و خدا داد شان را ملک خان با چند نفر مامور وزارت مالیه و احتمالاً یکی دو نفر صاحب منصب عسکری به باد فنا میدهد! مخصوصاً چون موضوع از یک طرف ریاست ضبط احوالات صدارت، که البته مورد اعتماد زیاد بود صحه گذاشته شد، چاره ای جز اقدامات فوری و جدی ندیدند. فرقه ای عسکری متعدد مرکز و ولایات، تجهیزات مکمل عصری و پرسونل سر بفرمان و غیره همه را نا دیده گرفتند. غافل از اینکه ملک خان نی، بلکه شوروی و جاسوسان داخلی و مورد اعتماد شان است که تخدیر شان کرده، و می رود که دیر یا زود درخت قدرت شان را از بیخ خشک کند. چنانچه افراط و تفریطی را در زمینه ملاحظه کرده میتوانید.

در سال ۱۳۳۶ حین صدارت داود خان، دستگاه جاسوسی، (البته به همدستی شوروی ها) طوری زعمای مملکت را با اطلاعات جعلی، غرض الود و دشمنی های شخصی اغفال کردند که گویا ملک خان با چند نفر مامور می خواهد دوران زعامت و حکمرانی خاندان را به نفع خود خاتمه دهد. در حالیکه کوچکترین تمسک و دلیل نداشتند، و همه ساخته و بافته خودشان بود. اما چند سال بعد همان دستگاه جاسوسی، با همان پرسونل فن مخبری و شیطنت، حین ریاست جمهوری داود خان، که شوروی به اتفاق یک تعداد کمونیستها کودتا را در وطن ما براه انداختند و توپ های خود را به قصر گلخانه داخل ارگ جمهوری آتش کردند. کوچکترین اطلاع و یا خبری از وقوع چنین حادثه بزرگ به اطلاع ریاست جمهوری ارائه نکردند، بلکه عمداً غافل شان ساختند. چنانچه عین همان روزی که کودتا بر پا می شد و بیچاره داود خان خالی از تشویش و دغدغه، با دل شاد و خاطر جمع با وزرای سر بفرمان خود در قصر مذکور مجلس وزرا را دایر کرده بود، و گمان می کرد دستگاه های جاسوسی اش مراقب اوضاع داخلی و خارجی اند، و به حساب کوچکترین حادثه سو و یا نسیم خلافی نمی رسد! غافل از اینکه همه چون مار آستین بودند که شایستگی اعتماد را نداشتند!

بدهد که خرد مند روشن رای به فرومایه کار های خطیر بوریا باف اگر چه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر

قضیه کودتای ساختگی ملک خان و راپور های متعدد و متنوع جعلی علاوه از اینکه چند سال موجب تشویش خاطر شان شده بود، افغانستان وطن عزیز ما را بیشتر از پیش بدامن شوروی انداخت، و بالاخره شوروی دوسیه سوالات و جوابات ساختگی را که بزور و فشار بیحد و حصر از متهمین گرفته بودند، برای تسلی خاطر بحضور شان تقدیم کردند، اگر آنها راپور ها صحیح و سالم می بود، چرا نتیجه ای جز ندامت و خجالت و مسئولیت دنیا و عقبا نداشت؟

هیچ مقام و هیچ صاحب صلاحیت نپرسید چرا و چگونه این راپور های جعلی بوجود آمد؟ مسئول و یا مسئولین این چنین راپور ها که موجب ظلم و بیداد بالای یک تعداد مامور مظلوم شد، کی بود؟ صرف نظر از شوروی که جعل کار اصلی بود، در شعبات متعدد مورد اعتماد چرا این جعلکاری ها دامن زده شد؟ دست ملک خان راکه حقیقتاً خدمت گار صادق و بازوی حکومت بود، قطع کردند. چرا آنانی که با چنین اطلاعات بی اساس و جعلی مقامات صالحه را اغوا کردند، به سزای اعمال شان رسانیده نشدند؟ تا با تقرر مامورین قابل اعتماد از کودتای شویی و نوکران داخلی اش جلو گیری به عمل آمده میتوانست؟

حالت زار این بیست سال اخیر که وطن و وطنداران ما را بخاک و خون کشانیده، آواره، بیچاره و پایخور مردم و دیار بیگانه ساخت، دنیا و عقبای اولاد وطن را در دیار بی بند و بار غرب به تباهی کشانید، نتیجه همان نا بخردانه اجرائی است که فقط و فقط به بلند پروازی ها، دشمنی های شخصی و نقاضت های فامیلی، از بین بردن حریر صادق، و موقع خورد و برد یافتن خودشان و رفقای شان آغاز یافت، و سر انجام حالتی را بار آورد که خاک نامی و پر افتخار ما را به بدترین، بی امن ترین، پر حادثه ترین ممالک جهان تبدیل گردید، و طوریکه امروز هم مشاهده می کنیم، این بی اتفاقی ها و بربادی وطن و اولاد وطن، به اتکای قدرت دیگران هنوز هم ادامه دارد، تادیده شود که فردا چه ببار خواهند آورد! و سرنوشت سازان امروزی وطن ما که احتمالاً از بین خود ما نخواهند بود، چه در خورجین دارند، و ما را به کدام طرف سوق خواهند داد؟

پایان